

آیتہ ۶۱

عبرت از عملکرد مردم سال
۶۱ هـ. قمری نسبت به منجی

خیمہ دوم:
تیین فراگیر بودن
نیاز به منجی

برگرفته از کتاب جان جهان امیر بیان قم

نیاز به منجی، فطری و فراگیر

سلمان فارسی، نماد یک انسان جست و جوگر. جوانی که از اصفهان تا شام، موصل، نصیبین و عموریه را طی کرد، بردگی کشید، رنج کشید و تنها برای یک چیز ایستاد: **یافتن منجی**. در مسیر ایمان، آیین مجوس را رها کرد، مسیحیت را برگزید، و با الهامی از عارفان، به سمت پیامبر آخرالزمان رفت. او با بصیرت و ایستادگی اش نشان داد که نیاز به منجی نه یک آموزه مذهبی، که حقیقتی فراتر از مرزهاست؛ حقیقتی که دل بیدار را به حرکت می اندازد. نیاز به منجی در درون انسان ریشه دارد؛ نیازی برخاسته از فطرت، نه وابسته به مذهب یا قوم خاص. انسان، در برابر ظلم، سردرگمی، و تباهی، به دنبال امیدی است که نجات بخش باشد. ماجرای **زهیر بن قین** و تغییر مسیرش پس از ملاقات با امام حسین علیه السلام نمادی روشن از بیداری فطرت انسانی در مواجهه با منجی است. او که از همراهی با امام اکراه داشت، پس از یک گفت و گوی کوتاه چنان دگرگون شد که حاضر شد همسر و زندگی اش را رها کند تا در کنار حقیقت بایستد.

انتظار منجی ...

برای برون رفت از سختی‌ها و دستیابی به جامعه‌ای نجات بخش، بنی اسرائیل نیاز به منجی داشتند، ولی منجی را کسی می‌دیدند که همه کارها را باید خودش انجام دهد و خود را از ایفای وظایف کنار کشیدند و درکی توحیدی از مسئولیت نداشتند. وقتی موسی علیه السلام آمد، در برابرش مقاومت کردند، بهانه آوردند و حتی گفتند: "تو که آمدی، وضع ما بدتر شد!" خدا دعای آنان را اجابت کرد، اما پس از چهل سال. چرا؟ چون جامعه آماده نبود.

مسیحیان در انتظار بازگشت عیسی علیه السلام هستند، اما مرور تاریخ نشان می‌دهد که تمرکز بیش از حد بر علائم ظهور، اصل انتظار را به حاشیه برد. هر بار که علائمی ظاهر شد، شور مردم بالا گرفت و پس از مدتی با تأخیریابی نتیجه ماندن آن نشانه‌ها، سرخوردگی پدید آمد. این روند بارها تکرار شد و در نهایت، اصل منجی به دست فراموشی سپرده شد. عبرت این تجربه تاریخی روشن است: اگر منتظر، سرگرم پیش‌گویی‌ها شود، از اصل حضور و آمادگی دور می‌ماند.

مهدی؛ باور مشترک مسلمانان

«در سال ۱۹۷۶، فردی از کنیا نامه‌ای درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به «رابطة العالم الاسلامی» در مکه نوشت. در پاسخ، شیخ محمد صالح القزاز به نمایندگی از جمعی از علمای بزرگ اهل سنت پاسخ داد و گفت: حافظان و محدثان تصریح کرده‌اند که در میان احادیث مهدی، احادیث صحیح و حسن وجود دارد، و مجموع آن‌ها به حد تواتر رسیده است. اعتقاد به خروج مهدی، واجب است، و آن از اعتقادات اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود. کسی که آن را انکار کند یا جاهل باشد یا بدعت‌گذار در عقیده است.»

اعتقاد به ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، منحصر به شیعه نیست. ریشه آن در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد و بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت آن را با سندهای متواتر تأیید کرده‌اند. باور به مهدی، بخشی از ایمان به آینده روشن است؛ امیدی که هم شیعه و هم سنی آن را می‌شناسند. پس منجی، نه یک ادعای فرقه‌ای، که حقیقتی جهانی است.

منتظر واقعی ...

سعید بن عبدالله نامه کوفیان را برای امام حسین علیه السلام برد. این نامه با امید اینکه وجاهت سعید امام را به آمدن راضی کند، ارسال شد. امام به وسیله سعید پاسخ داد و نوشت که مسلم را به کوفه خواهد فرستاد. در کوفه پس از سخنرانی مسلم و خطبه‌های عابس و حبیب، سعید سوگند خورد که به یاری امام برخیزد و مأمور شد او را به کوفه دعوت کند. سعید نامه مسلم را به امام رساند و سپس همراه امام به سمت کربلا حرکت کرد. او در طول شش ماه، با عشق و **ثبات قدم در راه امام**، بیش از ۱۲۰۰ فرسخ بین کوفه و مکه رفت و آمد کرد و هرگز از انجام این وظیفه شانه خالی نکرد.

حبیب بن مظاهر پس از شهادت مسلم، در اوج تهدید دشمن، شبانه به قبیله بنی‌اسد رفت و آنان را برای یاری امام دعوت کرد. اگرچه بخشی از یاران در راه پراکنده شدند، اما این تلاش نشان داد یار واقعی حتی در خطر، از **جهاد تبیین و یار سازی** دست نمی‌کشد. شیعه قرن‌هاست با این اندیشه زندگی می‌کند و پای منجی مانده است و منجی را تنها نگذاشته و نخواهد گذاشت.

زندگی به سبک طاغوت ...

وقتی مادری زندگی با اندیشه منجی نباشیم به ناچار زندگی ما با طاغوت شکل می گیرد. نمونه اش عبدالله بن عمر پسر خلیفه دوم، که حاضر نشد با امامان حق بیعت کند، اما با معاویه و حتی حجاج، بی چون و چرا همراه شد. این یک هشدار تاریخی است: اگر در زمان غیبت، اندیشه منجی در زندگی ما نباشد، آرام آرام سبک زندگی مان با نظام طاغوتی هماهنگ خواهد شد. در زمان حجاج، عبدالله بن عمر شبانه برای بیعت به سوی او شتافت و گفت: امیر! دستت را بده تا بیعت کنم. حجاج سؤال کرد: عبدالله! این عجله برای چیست؟ عبدالله گفت: چون از رسول خدا ﷺ شنیده ام که فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امام و پیشوایی نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است. و ترسیدم که شب هنگام مرگم فرارسد و در اثر نداشتن امام، مشمول مرگ جاهلیت شوم. چون گفتار عبدالله بن عمر به اینجا رسید، حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد و گفت: بیا به جای دست، پایم را ببوس. بله خودداری از نصرت و یاری امام معصوم موجب ذلت و زبونی خواهد گردید.

مقام حَلَّتْ بِفِنَائِكِ

اگر با اندیشه‌ی منجی زندگی کردیم دل‌باخته او می‌شویم یعنی همه فکر و ذهن و رفتار و کردار ما سمت منجی می‌شود.

وقتی دل به امام بسپاری، فرقی نمی‌کند حسین شهید کربلا علیه السلام باشد یا مهدی غریب آخر الزمان علیه السلام؛ همه زندگی‌ات رنگ بندگی و دلدادگی می‌گیرد. دیگر امام، مستاجر چندروزه دلت نیست، صاحب حقیقی قلبت می‌شود. مثل حبیب، پیرمرد فقیهی که سال‌ها با علم و معرفت زندگی کرده بود؛ وقتی نامه امام معصومش رسید و حسین علیه السلام او را به یاری دعوت کرد، حتی یک لحظه نتوانست از این دعوت چشم‌پوشد. حبیب دل‌باخته سیدالشهداء علیه السلام بود، راهی کربلا شد و نامش تا ابد در صف یاران حسین علیه السلام جاودانه ماند. کسی که خانه دلش را وقف امام کند، می‌بیند امام چگونه آن خانه را حرم امن می‌کند و چطور همه غصه‌ها و تاریکی‌ها را می‌روبد. کاش ما هم یاد بگیریم مثل حبیب، امام را صاحب ابدی قلبمان کنیم، چرا که نیاز به منجی و شناخت و محبت به او یک نیاز فطری است و برای پاسخ به آن باید ذهن و قلب را برای فهم اندیشه‌ی منجی آماده کرد.